

تطور دعوی مهدویت ابن تومرت (۵۱۵-۵۲۴ ه. ق.) و نقش آن در تکوین دولت موحدان در مغرب اقصی

دکتر بهادر قییم*

چکیده

حرکت دینی محمد بن عبدالله بن تومرت ملقب به المهدی در میان قبایل بربر بلاد مغرب مهم ترین جنبش مهدوی گری مبتنی بر الگوی سنی نیمه اول قرن ششم هجری به شمار می آید؛ جنبشی که به تکوین دومین نظام سیاسی مقتدر بربر با عنوان موحدین انجامید. نقطه آغازین حرکت دینی ابن تومرت بر پایه امر به معروف و نهی از منکر استوار بود تا بدین ترتیب از دولت مرابطان جامعه‌ای منحل و غوطه‌ور در فساد اجتماعی و سیاسی به تصویر کشاند و با این پیش زمینه بتواند رابطه معنادار وضع نابهنجار سیاسی، اجتماعی و فکری و ظهور مهدی موعود را بر آن دوره تاریخی و برخورد تطبیق کرده، پذیرش آن را برای توده مردم آسان سازد. به همین سبب، دعوی مهدویت ابن تومرت تالی امر به معروف و نهی از منکر واصل جهاد بود. پیشتر به منظور تقویت عصبیت قبایل بربر مضموده برای تأسیس یک نظام سیاسی - دینی منطقه‌ای در کوتاه مدت و فرا منطقه‌ای در بلند مدت از راه وحدت اجتماعی عمومی قبایل بربر مضموده با زعامت او بود.

واژه‌های کلیدی

بلاد مغرب، ابن تومرت، امر به معروف و نهی از منکر، مرابطان مهدویت، موحدان.

مقدمه

عقیده ظهور مهدی و برقراری عدالت در تاریخ صدراسلام و عصر پیامبر(ص) ریشه دارد. این عقیده همگام با فتوحات آفریقایی مسلمانان به حوزه بلاد مغرب وارد گردید. بافت غالب جامعه بلاد مغرب را قبایل متعدد بربر تشکیل می دادند، که به دو گروه «بتر» و «برنس» وابسته بودند. نفوذ و گسترش اسلام در منطقه شمال آفریقا، تدریجی بود و تافتح اندلس(۹۲ ه. ق) که حلقه پایانی این فتوحات تلقی می شود، بیش از هفت دهه به درازا کشید. مسائل فقهی و کلامی

* ghayem.b@scu.ac.ir

استادیار تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

اسلامی، که در هنگام یا پس از فتح اسلامی به وسیله رهبران گروه های دینی خوارج، شیعیان و سنیان به سرزمین بلاد مغرب وارد گردید، عامل مهم در افزایش عصبیت همبستگی قبایل بربر به شمار می‌آمد. در این میان «اصل مهدویت» به این دلیل که به برقراری عدل و عدالت و رفع ظلم و تبعیض منتهی می‌شود همواره با اقبال روبرو بوده است. اولین حرکت مهدوی‌گری در شمال آفریقا میان بربرها را شخصی به نام طریف انجام داد؛ اما این حرکت به تأسیس نظام سیاسی نینجامید. حرکت عبیدالله اسماعیلی به عنوان دومین مدعی مهدویت اهمیت بسیار داشت؛ زیرا به تکوین یک نظام خلافتی شیعی اسماعیلی با نام فاطمیان در مغرب ادنی (۲۹۷ ه. ق) سپس مصر منجر گردید. سومین حرکت مهدوی‌گری در مغرب اقصی مربوط به محمد بن عبدالله بن تومرت (۵۱۵-۵۲۴ ه. ق) بود. مغرب اقصی به عنوان جغرافیای ظهور ابن تومرت قلمرو حکومتی دولت مرابطان بود. دولت مرابطان در اساس یک حکومت دینی بود و فقهای برجسته‌ای همچون عبدالله بن یاسین در تأسیس آن نقش داشتند؛ اما دولت مرابطان در آستانه ظهور ابن تومرت از اصول اولیه و اسلامی خود عدول و بستر مناسبی را برای پیشبرد حرکت‌های دینی ابن تومرت مهیا کرد. ابن تومرت، فقیه معروف بلاد مغرب که برای کسب علوم دینی روانه اندلس و سپس مشرق زمین شده بود، پس از بازگشت به موطن حرکت اصلاحی خود را برای تغییر وضع موجود از اوایل قرن ششم هجری آغاز نمود. اوج نمودار مبارزاتی ابن تومرت برای ایجاد تغییر در بلاد مغرب بر نقطه مهدویت متمرکز گردید. برای تبیین مراحل تکاملی حرکت مهدوی‌گری ابن تومرت و نقش آن در تأسیس امپراتوری موحدین، پرسش اصلی این یافته‌نگاری به این صورت خواهد بود که: تکاملی بودن مهدویت ابن تومرت به چه علت بود و در ایجاد تحول و تشکیل دولت موحدان چه تأثیری داشت؟

پیشینه تحقیق

قدیمی ترین اثر علمی در ارتباط با ابن تومرت و عقاید او ترجمه لاتین آرا و عقاید ابن تومرت به وسیله مسیحیان اندلس بود؛ زیرا کلیسای کاتولیک از نشر آرای ابن تومرت میان مسیحیان هراس داشت. مهم ترین هدف متولیان کلیسا در ترجمه آن آثار شناخت آرای ابن تومرت و نقد و رد آنها بود. در این راستا، مارک طلیطلی (Marc de tolede) به دستور رئیس اسقفان طلیطله عقیده توحید ابن تومرت را به لاتین ترجمه نمود. امروزه نسخه خطی لاتین این ترجمه در کتابخانه مازر سیسیل به شماره ۷۸۰ نگهداری می‌شود (ابن تومرت، ۱۹۸۵: ۲۰). این بخش بیشتر بر تحلیل عقیده توحید و نه مهدویت ابن تومرت مبتنی بود.

لیفی بروفنسال در کتاب خود با عنوان **الاسلام فی المغرب و الاندلس** به طور گذرا مهدویت و عصمت ابن تومرت را در یک صفحه تحلیل کرده است. وی تأکید دارد که مهدویت ابن تومرت به شکل اعجاز آمیزی به پیشرفت کار او کمک نمود. (بروفنسال، بی تا: ص ۲۷۱)؛ اما وی به سیر تطوری و تکاملی مهدویت و نقش آن اشاره‌ای نکرده است.

یوسف اشباخ آلمانی در کتاب **تاریخ الاندلس فی عهد المرابطين و الموحدین** درباره دولت موحدان تنها به این نکته بسنده کرده است که اساس این حکومت را داعیه ای دینی پی ریزی کرد. و حماسه دینی بزرگ ترین نیروی محرک سپاهیان او بود (اشباخ، ۱۹۵۸: ۴۷۶). اما وی مهدویت ابن تومرت و نقش آن را تحلیل نکرده است.

آلفرد بل از نویسندگان غربی است که در کتاب **الفرق الاسلامیه فی شمال الافریقیه** بیشتر مسأله «توحید» (بل، ۱۹۸۷: ۲۶۸) و «فقه» ابن تومرت (همان: ۲۷۴) را بررسی کرده است. منبع اصلی بل در تحلیل توحید ابن تومرت

کتاب **اعز ما يطلب** ابن تومرت بود. این نویسنده نیز همانند سایر پژوهشگران نوین کمتر به تحلیل مهدویت ابن تومرت پرداخته است.

از پژوهشگران ایرانی، محمدرضا شهیدی پاک در کتاب **تاریخ تحلیلی مغرب** یک بخش را به موحدان اختصاص داده است. شهیدی پاک با وجود بررسی همه جانبه موحدان با تکیه بر منابع متقدم، به مسأله مهدویت، نوع آن و تأثیرش بر جامعه بربر، که موضوع این مقاله است، نپرداخته است. (شهیدی پاک، ۱۳۸۹: ۳۷۵-۴۴۶)

عبدالله ناصری در کتاب **مقدمه ای بر تاریخ مغرب اسلامی** نیز در بیان دولت موحدان تنها به ذکر خلاصه ای از سه رکن توحید، امامت و امر به معروف و نهی از منکر به عنوان شالوده‌های فکری ابن تومرت اشاره نموده است. ناصری درباره مهدویت ابن تومرت به ذکر این نکته بسنده کرده که ابن تومرت به منظور تأثیر در نفوس و تأکید زعامت دینی و سیاسی، خود را مهدی معرفی کرده است (ناصری طاهری، ۱۳۸۵: ص ۸۴-۸۵).

علی محمد محمد الصلابی، نویسنده کتاب **اعلام اهل العلم و الدین باحوال دولة الموحدين**، در تحلیل خود بر این عقیده است که ادعای مهدویت از سوی ابن تومرت برجسته ترین شکل انحراف در زیر بنای فکری و عقیدتی او بود (الصلابی، ۱۴۲۴: ۳۳). وی سپس ابن تومرت را به عنوان مصداق مهدی ردمی کند. الصلابی در این کتاب موضعی منفی نسبت به ابن تومرت دارد و عصمت امام را تنها به این دلیل که از اعتقادات شیعیان و نه اهل سنت مایه گرفته بود ردمی کند. به طور کلی الصلابی تلاش می‌کند مهدویت و عصمت ابن تومرت را به چالش و نقد بگذارد و به نقش مهدویت در تحکیم موقعیت ابن تومرت و اتحاد قبایل مضموده توجیهی نمی‌کند. (همان: ۳۳-۴۱). میان نوشته‌های نو شاید انتظار بر این بود که مقاله عبدالواحد ذنون طه با عنوان **موحدون و نقش سیاسی و تمدنی آنها در مغرب اسلامی**. که به دایره المعارف اسلامی مصر تقدیم گردید (ذنون طه، ۲۰۰۴: ۲۰۵۰)، به نقش و محوریت مهدویت ابن تومرت بیشتر بپردازد؛ اما این گونه نبود.

بدین ترتیب، با عنایت به اینکه در تحقیقات جدید به نوع مهدویت ابن تومرت و تطور آن با توجه به شرایط تاریخی و همچنین تأثیر مهدویت در تقویت عصیت قبیله ای پرداخته نشده است، مقاله حاضر با استناد به منابع متقدم به عنوان پژوهشی مستقل، محورهای یادشده را تحلیل کرده است.

پیشینه مهدویت گرایی در بلاد مغرب

امروزه بلاد مغرب کمربند جغرافیایی وسیعی را تشکیل می‌دهد که به ترتیب کشورهای لیبی، تونس، الجزایر و مغرب را در برمی‌گیرد. این منطقه، که از طرابلس لیبی آغاز و به اقیانوس اطلس ختم می‌شود، به سه بخش مغرب ادنی، مغرب اوسط و مغرب اقصی تقسیم می‌گردد (مونس، ۱۳۸۵: ۲۰۶). بلاد مغرب کانون تجمع و استقرار قبایل مختلف بربر به عنوان ساکنان بومی آن منطقه بوده است. بربرها به عنوان یک عنصر مهم نقش فعالی را در تحولات سیاسی، دینی و تمدنی بلاد مغرب ایفا کرده‌اند. اطلاق واژه «بربر» بر این گروه جمعیتی، بیشتر به دلیل گویش‌های زبانی آنها بود و نباید اصطلاح بربر را برمبنای معیارهای غیرعلمی به معنی «وحشی» تحلیل کرد. کلام زیاد با صدای بلند و غیر قابل فهم و توأم با غضب از مهم ترین ویژگی‌های گویش بومیان بلاد مغرب است. این موضوع باعث شد فاتحان عرب کلمه بربر را بر آنها اطلاق کنند. (نک: ابن منظور، ۱۴۰۸: ۳۷۳/۱؛ الزبیدی، بی تا: ۳۸/۱). بربرها برای خود اصطلاح «آمازیغ»^۱ را به کار

می‌برند. کلیه تیره‌ها، طوایف و قبایل بربر بلاد مغرب به هر یک از دو گروه یا شاخه بزرگ «بتر» و «برنس» منتسب هستند (ابن حزم اندلسی، ۱۴۱۸: ۴۹۵؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۸۹/۶). هم‌چنان‌که اعراب جزیره العرب به دو گروه عدنانی و قحطانی وابسته‌اند.

عقیده ظهور منجی یا اصل مهدویت بر مبنای آموزه‌های اسلامی در میان بربرها به عصر فتوحات آفریقایی مسلمانان در قرن اول هجری باز می‌گردد. در این میان، رباط‌ها مهم‌ترین ابزار نشر این عقیده بودند؛ چه رباط‌ها نقش زیادی در تبلیغ و نشر عقاید فقهی و کلامی مسلمانان در مصر و بلاد مغرب داشتند. خلیفه دوم هر سال گروهی از مردم مدینه را برای استقرار در رباط‌های اسکندریه به مصر می‌فرستاد (السیوطی، ۱۳۲۷: ۷۱/۱). بیشتر رباط‌های سواحل مدیترانه‌ای بلاد مغرب و اقیانوس اطلس با هدف مقابله در برابر تهاجم رومیان شکل گرفته بود (الشنتاوی، بی تا: ۱۹/۱-۲۰).

آغاز مهدویت‌گرایی بربرها به نیمه اول قرن دوم هجری دوره بنی امیه و در میان قبیله بربر برغواطه از مجموعه قبایل مصادمه باز می‌گردد. جغرافیای استقرار این گروه از بربرها بخش جنوبی حوزه مغرب اقصی معروف به سوس اقصی و در طول خط کرانه‌ای سواحل اقیانوس اطلس از سَلَا تا اسفی^۳ بوده است. در اوایل قرن دوم هجری، برغواطه ابتدا با پیروی از طریف ابوصالح به طریقت خوارج صُفَری درآمدند. طریف فرمانده میسره یکی از رؤسای قبایل بربر بود. میسره افکار صُفَری را از عکرمه بربری (درگذشته ۱۵۰ ه. ق)، معروف‌ترین فقیه خوارج صُفَری در قیروان، اخذ کرد. طریف از سوی میسره مأموریت یافت تا عقاید خوارج صُفَریه را تبلیغ کند (شهیدی پاک، ۱۳۸۹: ۱۱۳). پس از مدتی، طریف ادعای نبوت کرد. با مرگ طریف جانشین او فرزندش، صالح، نیز، که در میان برغواطه به علم و پرهیزکاری شهرت یافته بود، دعوی نبوت کرده، اصول دینی جدیدی را پایه‌گذاری نمود؛ اصولی که پس از او نیز برغواطه بر آن سیره رهنمون شدند. صالح بن طریف نخست مدعی شد سوره‌های جدید و قرآن جدید اوناازل شد؛ سپس اعلام کرد که او «المهدی الاکبر» است که بشارت ظهور آن را در آخر الزمان داده اندو او همان کسی است که حضرت عیسی (ع) او را همراهی می‌کرد و پشت سرش نماز می‌خواند. نامش در زبان عربی صالح، در سریانی مالک، در اعجمی عالم، در عبری «اوبیا» و در بربری «وربا» یا «وریا» به معنی «کسی که بعد از او پیامبر نباشد» است. ادعای مهدویت صالح بن طریف در دوره هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ه. ق) و احتمالاً در سال ۱۱۷ ه. ق بود. (البکری، بی تا: ۱۳۵؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲۷۷/۶). پس از مرگ صالح بن طریف، اندیشه مهدویت و ظهور مهدی همچنان به صورت یک مفهوم دینی-اسلامی جزئی از اعتقادات بربرها باقی ماند. الوزان معروف به لیون آفریقی اشاره می‌کند که: «در خارج شهر ماسه^۴، مسجدی وجود دارد و مردم را عقیده بر این است که مهدی متظر، که زمین را پر از عدل می‌کند، از آن مسجد ظهور خواهد کرد» (الوزان، ۱۹۸۳: ۱۱۴/۱). در راستای این عقیده بود که در سال ۵۴۱ ه. ق شخصی به نام محمد بن عبدالله بن هود از اهالی این منطقه با عنوان مهدی ماسه قیام کرد. این قیام را عبدالؤمن بن علی موحدی سرکوب کرد (الحمیری، ۱۹۸۴: ۵۲۲).

در بخش مغرب ادنی، بزرگ‌ترین حرکت مهدوی‌گری مربوط به جنبش اسماعیلیان بود. این حرکت را ابو عبدالله شیعی داعی اسماعیلیان به صورت سازمان یافته و سری با نام دعوت به مهدی آل محمد آغاز کرد. سپس این جنبش در پایان سده سوم هجری با اعلام رسمی عبیدالله فاطمی به نام مهدی به تشکیل خلافت فاطمیان در تونس منجر شد. داعیان اسماعیلی برای تطبیق مهدی موعود بر شخصیت عبیدالله فاطمی به نقل و نشر احادیث و انتساب آن احادیث به پیامبر (ص) و ائمه (ع) پرداختند.^۵ اقدام عبیدالله فاطمی در قتل ابو عبدالله شیعی، که به عملکرد منصور دوانیقی در قتل

ابومسلم خراسانی شباهت زیادی داشت و نیز قتل عام و تصرف دارایی‌های بزرگان بربر و بنی اغلب و گرایش به زندگی مرفه (المقریزی، ۱۴۲۲: ۱۴۹/۱-۱۵۱) باعث شد تا بربرها در مهدی موعود بودن عبدالله فاطمی شک کنند. چه هیچ کدام از اعمال عبدالله را منطبق بر شخصیت مصلح ندانسته، سنخیتی میان روش حکومتی او با حکومت آرمانی مهدی موعود قائل نشدند. اما این به معنای پایان مهدویت گری در شمال آفریقا نبود، بلکه در اوایل قرن ششم هجری شخصی به نام ابن تومرت با نام مهدی قیام کرد و تحولی شگرف در مغرب اقصی و اندلس به وجود آورد.

ابن تومرت، مهدی موحدان و سازمان فکری او

نام ابن تومرت، محمد بن عبدالله بن تومرت هرغی بود. مورخان درباره کلمه تومرت، که مهدی موحدان به آن معروف شد، دیدگاه‌های مختلفی عنوان کرده اند. عده‌ای تومرت را نام پدر محمد؛ یعنی، عبدالله دانسته‌اند. در این صورت نام مهدی را به دوشکل می توان ذکر کرد: محمد بن تومرت یا محمد بن عبدالله. (نک ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۱/۶: ۳۰؛ السلاوی، ۱۳۱۲: ۷۱/۲). برخی نیز تومرت را لقبی می‌دانند که خواهر عبدالله بر برادرش نهاده بود (مراکشی، ابن القطان، ۱۹۹۰: ۸۸) از القاب دیگر پدر محمد در زبان بربری «أمغار» به معنی شیخ، و «أسافو» به معنی روشنایی بود لقب اخیر به خاطر روشن کردن چراغ مسجد به او اطلاق می‌شد (همان جا: الحلل الموشیه، ۱۳۹۹: ۱۰۳). ابن القاب به نوعی از جایگاه سیاسی و دینی پدر محمد در میان قبیله هرغه حکایت می‌کند. وفات محمد بن عبدالله بن تومرت رادر سال ۵۲۴ هـ.ق (ابن خلکان، ۱۴۱۹: ۲۹۸/۴) در پنجاه سالگی گزارش کرده‌اند. (المراکشی، ابن القطان، ۱۹۹۰: ۱۲۳). بنابراین، تولد او را در حدود سال‌های ۴۷۴ یا ۴۷۵ هـ.ق می‌توان دانست.

ابن تومرت در جوانی به مشرق زمین آمد و پس از به جا آوردن فریضه حج وارد عراق شد (السلاوی، ۱۳۱۲ هـ.ق: ۷۱/۲) و با علما و فقهای آن سامان دیدار و از آنها کسب علم نمود. (الملزوزی، ۱۹۸۲: ۵۶). این ارتباط بدون شک بر تکوین سازمان فکری و عقیدتی ابن تومرت تأثیر نهاد. در این میان، به تأثیر عقاید کلامی تشیع امامی، اشاعره و معتزله می‌توان اشاره کرد. «عصمت» یکی از عقاید ابن تومرت بود که آن را بر خود تطبیق نمود. گرچه نویسندگان وابسته به حکومت موحدان، عصمت ابن تومرت را به «مصون ماندن ابن تومرت از خطرات و گزند مردم و حکام، به اذن خدا» تفسیر کرده‌اند (البیذق: ۱۹۷۱: ۱۲؛ المراکشی ابن القطان، ۱۹۹۰: ۹۱)، ابن تومرت خود در بیان این نوع عصمت عقیده دارد که امام باید معصوم از باطل، گمراهی، انحراف، فساد، ظلم و جور، بدعت، دروغ و عمل به جهل باشد. (ابن تومرت، ۱۹۸۵: ۲۹). بنابراین، چنین می‌نماید که ابن تومرت، نظریه عصمت را از تشیع امامی وام گرفته بود. همچنین استفاده از رنگ‌های سفید و سبز به عنوان رنگ سیاسی، که موحدان در برخی از مراسم خاص و گاه به هنگام جهاد بر ضد مسیحیان اندلس به کار می‌بردند (نک: اشباح، ۱۹۵۸: ۴۸۴)، شاید گونه‌ای دیگر از تأثیرات شیعی باشد؛ چراکه این رنگ‌ها به نوعی رنگ‌های نمادین تشیع به شمار می‌آمد. ابن تومرت در بیشتر مسائل اصولی بر طریقه اشعری بود (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۳۰۲/۶؛ القلقشندی، ۱۴۰۷: ۱۳۲/۶) جز در پذیرش صفات خدا، که اشعری آنها را ازلی و قدیم دانسته است (المراکشی، عبدالواحد، ۱۳۶۸: ۸۸؛ الشهرستانی، ۱۴۲۲: ۷۶). در این مورد ابن تومرت از رای معتزله پیروی کرده است، (المراکشی، عبدالواحد، ۱۳۶۸: ۸۸)، یعنی، قائل شدن به قدیم و ازلی بودن خدا و نفی قدم صفات برای خدا (ابن تومرت، ۱۹۸۵: ۲۲۵؛ الشهرستانی، ۱۴۲۴: ۳۴-۳۵).

مهدویت برجسته ترین شکل عقیدتی ابن تومرت بود؛ به گونه‌ای که مهدی عنوان رسمی اوبه شمارمی رود. اعتقاد دو گروه شیعی امامی و اهل سنت هم در پذیرش اصل مهدویت و هم در اینکه مهدی موعود از نسل پیامبر اکرم (ص) است مشترک است؛ اما عقیده این دو گروه در مواردی مانند مصداق مهدی و غیبت امام هماهنگ نیست. در این میان، نسب مهدی موعود در اندیشه مهدویت اهل سنت و هم تشیع یک اصل مهم تلقی می‌گردد؛^۶ به این دلیل که مهدی موعود باید از نسل پیامبر اکرم (ص) باشد. در علوی یا غیر علوی بودن نسب ابن تومرت، گزارش منابع متقدم را می‌توان در سه رهیافت بازشناسی نمود:

۱. منابعی که بر علوی بودن نسب ابن تومرت اتفاق دارند. بر پایه این منابع، نسب ابن تومرت به واسطه ادریسیان مغرب اقصی به علویان حسنی باز می‌گردد (نک: المراکشی، ابن القطان ۱۹۹۰: ۸۷؛ المراکشی عبدالواحد، ۱۳۶۸: ۱۷۸؛ النویری، ۱۹۸۰: ۲۷۷/۲۴؛ الحلال الموشیه، ۱۳۹۹: ۱۰۳؛ ابن خلکان، ۱۴۱۹: ۲۹۷/۴؛ ابن الاثیر، ۱۴۱۷: ۸/ ۶۵۴).

۲. منابعی که هر دو گزارش علوی و غیر علوی بودن ابن تومرت را نقل کرده‌اند، بدون آنکه در رد یا قبول یک روایت اظهار نظر کنند. (نک: ابن الخطیب، ۱۹۶۴: ۲۶۶؛ القلقشندی، ۱۴۰۷: ۱۳۱/۵).

۳. رهیافت سوم نظر عبدالرحمن ابن خلدون است. ابن خلدون می‌گوید: «بسیاری از مورخین می‌پندارند که نسب ابن تومرت از اهل بیت است.» او سپس در نسب می‌گوید: نسب ابن تومرت به تیره هرغه از قبایل مصادمه بربر باز می‌گردد» (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۱/۶).

منابعی که نسب علوی ابن تومرت را گزارش کرده‌اند بر روایت البیذق (درگذشته ۵۵۵ هـ ق) تکیه دارند. البیذق از مورخان عصر موحدان بود. وی به نقل از نزدیکان ابن تومرت نام او را «محمد بن عبدالله بن وکلیدبن یا مصل... عبدالله بن ادريس بن ادريس بن عبدالله بن حسن به حسن بن فاطمه (س)، بنت رسول الله (ص)، ذکر کرده است و می‌گوید این نسب صحیح ابن تومرت است (البیذق، ۱۹۷۱: ۱۲). با بررسی ماهیت مهدویت ابن تومرت می‌توان دریافت که مهدویت او بر الگوی سنی استوار بود. دلایلی که می‌توان در تأیید این قول بر آنها تکیه کرد به قرار زیر است:

۱. علم امام: در اندیشه تشیع امامی بر ضرورت و وجوب علم و عصمت به عنوان دو ویژگی امام تأکید شده است. بر این مبنا، علم امام اکتسابی نیست و او علم خود را از حلقه درس علما و فقهای معاصر خود کسب نمی‌کند، بلکه منشأ علم امام به توارث از پدر به پیامبر اکرم (ص) می‌رسد. حال آنکه ابن تومرت در اواخر قرن پنجم هجری برای کسب علوم دینی راهی اندلس (المراکشی، ابن القطان ۱۹۹۰: ۶۱) و سپس در اوایل قرن ششم هجری (۵۰۱ هـ ق) رهسپار مشرق زمین شد و علم اصول و حدیث را از فقهای مشرق مانند ابوبکر شاشی، علی المبارک بن عبدالجبار، ابی عبدالله حضرمی، امام ابی الولید طرطوشی و ابوحامد غزالی فرا گرفت. (نک: ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: ۱۷۲-۱۷۳؛ ابن الخطیب، ۱۹۶۴: ۲۶۶؛ مراکشی عبدالواحد، ۱۳۶۸: ۱۷۸؛ ۱۳۹۹: ۱۰۴؛ القلقشندی، ۱۴۰۷: ۱۳۲/۵). همچنین ابن تومرت علم را در شمار شش مشخصه «مهدی» نیاورده است. (حَسَب، نَسَب، زمان، مکان، قول، فعل)^۷ شش خصلتی هستند که ابن تومرت آنها را ملاک شناخت مهدی دانسته، بر خود تطبیق نمود (نک: ابن تومرت، ۱۹۸۵: ۲۵۴).

۲. صفات مهدی: منابع عصر موحدان، صفات مهدی موعود را از کتب روایی اهل سنت مانند ترمذی و سنن ابی داود استخراج و بر این تومرت تطبیق کردند (نک: ابن تومرت، ۱۹۸۵: ۲۵۰-۲۵۴؛ المراکشی، ابن القطان، ۱۹۹۰: ۱۰۸-۱۰۹). تعداد این صفات ده تا و به شرح زیر بود:

اول، نام او نام پیامبر است (محمد).

دوم، پدر او هم نام پدر پیامبر است (عبدالله).

سوم، او از فرزندان حضرت فاطمه (س) است^۸، (المراکشی، ابن القطان، ۱۹۹۰: ۱۱۰).

چهارم، او پس از خروجش ۹ سال خواهدزیست

(المراکشی، ابن القطان: ۱۱۱).

پنجم، زمین را پر از قسط و عدل می‌کند.

ششم، به هنگام خروج او، زمین پر از ظلم و جور شده است (همان: ۱۱۲).

هفتم، مردم به هنگام بیعت با او می‌گویند: ای مهدی، دست خودت را در دست من قرار ده.

هشتم، او از فرزندان حسن بن علی (ع) است (همان: ۱۱۳).

نهم، در خُلق شبیه پیامبر اکرم (ص) است.

دهم، در خُلق به پیامبر اکرم (ص) شبیه نیست (همان: ۱۱۳-۱۱۴).

اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مغرب اقصی در آستانه نهضت ابن تومرت

در آستانه نهضت ابن تومرت، مغرب اقصی و اندلس زیر فرمان مرابطان بود. دولت مرابطان در اصل یک نظام سیاسی-دینی بود. رهبری این نظام را از آغاز نهضت (۴۳۰ هـ ق) فقهای معروفی مانند عبدالله بن یاسین (درگذشته ۴۵۲ هـ ق) ابوبکر بن عمر لمتونی (درگذشته ۴۸۰ هـ ق) و یوسف بن تاشفین (درگذشته ۵۰۰ هـ ق) به دست داشتند. عبدالله بن یاسین بزرگ ترین فقیه و اولین رهبر روحی نهضت بود. اصطلاح مرابطان بر این دولت از رباطی برگرفته شد که وی در مصب رود سنگال تأسیس کرد. ابن یاسین علوم فقهی را به روش مذهب مالکی در مغرب ادنی نزد واجاج بن زالو، معروف ترین فقیه مالکی شمال آفریقا، فرا گرفت. وی سپس به مدت هفت سال در اندلس به کسب علوم دینی پرداخت. او در سال ۴۳۰ هـ ق به دعوت یحیی بن ابراهیم، پیشوای قبیله بربر کداله از صنهاجه، برای آموزش دین اسلام بر مبنای فقه مالکی عازم منطقه صحرا در جنوب مغرب اقصی شد. همو بود که آموزه‌های صحیح دین اسلام و فقه مالکی را در میان بربرهای جنوب صحرا نشر داد (نک: المرکشی، ابن عذاری، ۱۴۱۸: ۱۰/۴؛ الحلال الموشیه...، ۱۳۹۹: ۲۰). با مرگ عبدالله بن یاسین، ابوبکر بن عمر رهبری روحی نهضت مرابطین را بر عهده گرفت (ابن الخطیب، ۱۹۶۴: ۲۳۰). پس از او نیز یوسف بن تاشفین رهبر نهضت شد. یوسف مرابطان را قدرت و بزرگی بخشید؛ زیرا وی توانست در جهاد علیه بربرها بسیاری از قبایل زناته را مطیع نهضت مرابطان کند (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲۴۵/۶؛ السلاوی، ۱۳۱۲: ۲۱/۲). در عهد یوسف بن تاشفین، نهضت مرابطان به دولت تبدیل شد. با ساخت شهر مراکش (۴۵۴ هـ ق) این شهر پایتخت مرابطان شد (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲۴۵/۶).

پس از گذشت یوسف بن تاشفین (۵۰۰ هـ ق)، علی بن یوسف جانشین پدر گردید (۵۰۰-۵۳۴ هـ ق). در عهد علی بن یوسف، ابن تومرت نهضت خود را آغاز کرد (۵۱۰ هـ ق). از آغاز نهضت مرابطان (۴۳۰ هـ ق) تا ظهور ابن تومرت (۵۱۰ هـ ق) نزدیک به سه نسل^۹ از حیات سیاسی مرابطان سپری شده بود؛ ولی این دولت نتوانسته بود در حوزه فقهت جایگزین مناسبی برای فقهای پیشین تربیت کند (نک: عقيله الغنای، ۲۰۰۸: ۳۱). این شرایط فضای مناسبی را برای مطرح

شدن و موفقیت فقهی متهور و بی باک به نام ابن تومرت فراهم آورد. عملکرد توأم با خطای علی بن یوسف در به کارگیری رومیان در سپاه دولت اسلامی مرابطان و بازگذاشتن دست آنها در تحقیر و سرکوبی مسلمانان (المراکشی، ابن عذارى ۱۴۱۸: ۱۰۲/۴) و فرمان دادن به سوزاندن کتاب‌های غزالی در مغرب اقصی و اندلس در سال ۵۰۳ هـ.ق (المراکشی، عبدالواحد، ۱۳۶۸: ۱۷۹؛ المراکشی، ابن القطان، ۱۹۹۰: ۷۰) بر چهره نظام سیاسی مرابطان خدشه وارد ساخت. جنبش مردم قُرتُبه در اندلس علیه مرابطان در سال ۵۱۴ هـ.ق و عزیمت علی بن یوسف به آن سو (۵۱۵ هـ.ق) برای سرکوبی این قیام (النویری، ۱۹۸۰: ۲۷۴/۲۴-۲۷۵) باعث گردید تا ابن تومرت نهضت خود را در فضای سیاسی آرام ناشی از عدم حضور علی بن یوسف در مغرب اقصی توسعه دهد و تحکیم کند. حیات فکری مغرب اقصی و اندلس در آستانه ظهور ابن تومرت نیز قابل تأمل است. در این دوره، بسیاری از فقهای آن نواحی به روشی سطحی و ظاهری به تفسیر مسائل کلامی و فقهی می‌پرداختند. درجه سطحی‌گری و عدم تعمق آنها در قرآن و حدیث فقها به قول دوزی «بیش از حد معمول» بود (دوزی، ۱۹۹۵: ۱۶۱/۳). یکی از دلایل این مسأله نابودی کتاب **احیاء العلوم** و سایر کتب غزالی بود که به دستور علی بن یوسف، با فتوای عبدالله بن محمد بن حمدین، فقیه و قاضی معروف اندلس و با همراهی بیشتر فقهای مغرب اقصی و اندلس (بیوتات فاس الکبری، ۱۹۷۲: ۳۳) انجام شد. مباحث کلامی که غزالی در کتاب **احیاء العلوم** درباره توحید به آن پرداخت، به روش عقلی بود. فقهای اندلس چون این روش با روش سطحی‌نگری آنها همسویی نداشت با آن مخالفت کردند (ابن ابی دینار، ۱۹۹۳: ۱۳۳). نقد روش سطحی‌نگری فقیهان مرابطان، خاصه در مسأله فقهای مرابطان در تقابل با خردگرایی چنان پیش رفتند که فلاسفه را نیز به زندقه متقم می‌کردند (امین، بی‌تا: ۲۴۵). ابن تومرت ضمن توحید، آنها را به انحراف متهم کرد. در این راستا، ابن تومرت دیدگاه اشعری^۱ درباره ویژگی‌های اهل تشبیه را بر مرابطان تطبیق داد. ابن تومرت بر مبنای الگوی عقل‌گرایانه شرقی خود در تفسیر توحید عقیده دارد که عبادت بدون ایمان و اخلاص ارزشی ندارد و ایمان و اخلاص نیز مستلزم شناخت خدا با ابزار عقل است (بل، ۱۹۸۷: ۳۶۸). شرایط اجتماعی حاکم بر قلمرو مرابطان نیز، که بخش قابل توجهی از آن نتیجه عملکرد نظام حاکم بود، در پیشبرد کار ابن تومرت و پذیرش شخصیت او به عنوان یک مصلح تأثیر بسزایی داشت. این شرایط را عبدالرحمن بن طاهر، فقیه و حاکم مرسیه^۱ اندلس، در نامه ای خطاب به عبدالؤمن ابن علی، جانشین ابن تومرت، به خوبی به تصویر کشیده بود. وی با طرح یک بحث کلامی در قالب گفتمان «نفس اماره» با «نفس مطمئنه» اوضاع اجتماعی عصر مرابطان را منحرف از مسیر صحیح اسلام ارزیابی نموده، آن دوره را بر حدیث پیامبر اکرم (ص) تطبیق کرد. که فرمود: «مهدی زمانی ظهور می‌کند که زمین پر از فسق و فجور و ظلم باشد». تطبیق کرد. او بدین ترتیب به تأیید ابن تومرت به عنوان مهدی پرداخت (المراکشی، ابن القطان، ۱۹۹۰: ۱۰۱-۱۰۲).

گزارش نویری از اوضاع مراکش در آستانه ظهور ابن تومرت نیز نشان می‌دهد که مراکش، پایتخت دولت مرابطان، مرکز منکرات و انحرافات بود؛ به گونه ای که اعتراض ابن تومرت به شرایط حاکم بر مراکش باعث شد عده ای از مردم به او گرایش یابند (النویری، ۱۹۸۰: ۲۸۸/۲۴).

امربه معروف و نهی از منکر گام نخست حرکت دینی ابن تومرت

ابن تومرت پیش از آنکه خود را مهدی اعلام کند (۵۱۵ هـ.ق)، نهضتش را با تکیه بر اصل «امر به معروف و نهی از منکر» آغاز کرد (۵۱۰ هـ.ق). (نک: المراکشی، عبدالواحد، ۱۳۶۸: ۱۷۸؛ ابن ابی زرع، الفاسی،

۱۹۷۲: ۱۷۳؛ ابن الاثیر، ۱۴۱۷: ۶۵۴/۸). روش ابن تومرت در این مرحله شباهت کاملی به حرکت عبدالله بن یاسین (در گذشته ۴۵۲ هـ ق)، رهبر روحی نهضت مرابطان، داشت. چه ابن یاسین نیز نهضت خود را برپایه اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر آغاز کرده بود. تلاش ابن تومرت پیشتر بر این استوار بود تا دولت اسلامی مرابطان رابه دلیل عدول از دستورات اسلامی در حوزه های فقهی و کلامی یک نظام غیر اسلامی معرفی کرده، بستر مبارزاتی مناسبی را علیه آنان مهیا سازد. تابدین گونه بتواند حاکمیت سیاسی در بلاد مغرب را از قبایل صنهاجه- مرابطین- به قبایل مسموده- طرفداران ابن تومرت- منتقل کند. روش ابن تومرت در اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر در اوایل کاملاً بر روش غزالی منطبق بود. غزالی به اصل امر به معروف و نهی از منکر اهمیت ویژه ای داده، از ضرری سخن به میان می آورد که بر اثر ترک این اصل متوجه امت اسلامی می شود. در عین حال تطبیق این اصل بر امت و حکام و نیز کاربرد زور و خشونت در اجرای آن را جایز نمی داند و براین اعتقاد است که آن را باید از طریق موعظه نیک و با ابزار زبان اجرا کرد. (نک: الغزالی، ۱۴۱۹: ۴۰۴/۲-۴۰۵).

در مرحله بعد، ابن تومرت در اجرای اصل امر به معروف و نهی از منکر بر به کارگیری قوه قهریه تأکید و بدین ترتیب، روش خود را از غزالی جدا نمود. در این راستا، ابن تومرت بر اصل جهاد به عنوان اصل مکمل امر به معروف و نهی از منکر تکیه زد (نک: ابن تومرت، ۱۹۸۵: ۲۵۰) تا از این شیوه بتواند به هدف خود؛ یعنی، سرنگونی مرابطان و جایگزین نمودن یک نظام سیاسی جدید، که از دیدگاه او حکومتی آرمانی است، نائل آید. ترک مراکش و استقرار در منطقه صعب العبور تینمئل^{۱۲} و تأسیس مسجد در آن منطقه به عنوان مرکز دعوت برای تحقق چنین هدفی بود. در تینمئل، ابن تومرت اعلام کرد که او «مهدی منتظر» است (۵۱۵ هـ ق) و بر رعیت واجب است از او اطاعت کنند جهاد علیه مرابطین به زعامت او نیز امری است که شرع آن را واجب کرده است. (نک: ابن تومرت، ۱۹۷۹: ۱۰۵/۱-۱۰۶) در نتیجه، ابن تومرت از سال ۵۱۶ هـ ق حملات جهادی خود را علیه مرابطین آغاز کرد و به پیروزی هایی نیز دست یافت. اما فرجام این عملیات برای او خوشایند نبود، چه در دوم جمادی الاول سال ۵۲۴ هـ ق در نبرد معروف بحیره^{۱۳} به شدت شکست خورد؛ به گونه ای که تعداد زیادی از یاران نزدیکش را از دست داد و خود نیز پس از مدتی در همان سال درگذشت. (نک: البیذق، ۱۹۷۱: ۴۳).

نقش و تأثیر مهدویت ابن تومرت در تحولات منطقه مغرب اقصی و تکوین نظام موحدان

تکیه گاه اصلی ابن تومرت در تحقق اهدافش قبایل مسموده بودند. ابن خلدون قبایل مسمود را فرزندان مسمود بن یونس می داند که تعداد آنها بی شمار بود (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۳۰۱/۶). مهم ترین قبایل مسموده عبارت بودند از: برغواطه، غماره (همان: ۲۷۶/ ۶-۲۸۰) اعلام مهدویت به وسیله ابن تومرت حلقه پایانی حرکت دینی او بود. ابن تومرت سعی داشت با تکیه بر شخصیت کاریزماتیک مهدی موعود به اقتدار خود مشروعیت بخشیده، از امکانات مادی و معنوی بلاد مغرب بهره بیشتری به دست آورد. از سوی دیگر، دایره عملکردی وی با تکیه بر اصل مهدویت وسیع ترمی شد، دو اصل امر به معروف و نهی از منکر و جهاد را نیز در کانون توجه خود قرار می داد. باید دانست که به کارگیری مفاهیم دینی مانند امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و در نهایت، مهدویت، پیشتر جنبه تاکتیکی داشت و ابن تومرت سعی می کرد با بهره گیری از آنها به اهداف کوتاه مدت و بلند مدت خود دست یابد. هدف کوتاه مدت ابن تومرت مبارزه با

دولت مرا بطن و سرنگونی آن و هدف بلند مدت او، تأسیس یک نظام سیاسی مسمودی جایگزین نظام سیاسی صنهاجی - مرابطن - بود.

هسکوره، دگاله، حاحه، رجراجه، جزوله، لمطه، جنفیسه، هنتانه، هرغه، که ابن تومرت به آن منسوب است، اهل تینمل (همان: ۲۹۹/۶؛ المراکشی، عبدالواحد، ۱۳۶۸: ۳۴۱). سه گروه دیگر از مصادمه به نام های هزمیر، هیلان و هرزجه، در اطراف مراکش قرار داشتند که به مجموعه آنها قبایل گفته می‌شود (المراکشی، عبدالواحد، ۱۳۶۸: ۳۴۱).

جغرافیای استقرار قبایل مسمود شامل منطقه وسیعی بود که آغاز آن در مشرق، رود اعظم یا ام ربیع بود و در غرب به اقیانوس اطلس و جنوب به صحرا ختم می‌شد (همان: ۳۴۰). نقش قبایل مسموده در دوران اسلامی به آغاز فتوحات آفریقایی مسلمانان در مغرب اقصی و گرایش بر غواطه به اسلام باز می‌گردد (ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲۷۵-۲۷۶). در قرن پنجم هجری و در آستانه تشکیل دولت مرابطن، قبایل مسموده همچنان به عنوان یک عنصر مهم مورد توجه بودند. عبدالله یاسین (درگذشته ۴۵۲ هـ.ق)، رهبر فقهی نهضت مرابطن، به منظور جلب رضایت این قبایل مبالغه‌ناگفتی از زکات جمع آوری شده را برای علمای دینی و قضات مسموده ارسال کرد (ابن ابی زرع الفاسی، ۱۹۷۲: ۱۲۶). یوسف بن تاشفین به فرزند و جانشین خود، علی بن یوسف، وصیت کرد که مبادا به اقدامی دست زند که به تحریک مصادمه جبل دزن علیه او منجر شود. (الحلل الموشیه...، ۱۳۹۹: ۸۲-۸۳). ابن تومرت با آگاهی از ظرفیت های بالقوه قبایل مسموده نهضت خود را با تکیه بر این قبایل آغاز کرد. پیروی بربرهای منطقه سوس اقصی از نهضت ابن تومرت در درجه اول به دلیل نسب قبیله ای یا به تعبیری، عصیت هرغه ای و مسمودی او بود. (ابن خلدون، ۱۴۲۶: ۳۳). دعوت دینی ابن تومرت در اصل نیرویی بود که بر عصیت - همبستگی - قبیله ای مسموده افزود و به اعتلای سیاسی این قبایل بر سایر قبایل منجر گردید؛ چه در آن زمان، قبایل زناته هم از لحاظ تعداد و هم بدویت - به عنوان بستری مهم برای عصیت قبیله ای - بر مسمودی ها برتری داشتند. اما به این دلیل که مصادمه بر دعوت دینی تکیه زدند، دین در تقویت عصیت قبیله ای آنها کمک فراوانی نمود و موجب برتری آنها بر زناته گردید؛ به گونه ای که آنها زناته را مطیع خود کردند (همان: ۱۵۷).

قرائن تاریخی نشان می‌دهد که مهدویت ابن تومرت به شکل معجزه آسایی در پیشرفت دعوت او مؤثر بود (لیفی بروفنسال، بی تا، ۲۷۱)؛ زیرا پس از اعلام مهدویت بود که عناصر شخصیتی نزدیک به ابن تومرت با هم منسجم شدند. این انسجام به پدیداری مدل جدیدی از سلسله مراتب قدرت منجر گردید که ترتیب آن به صورت اهل العشره، اهل الخمسین و اهل السبعین بود (المراکشی، عبدالواحد، ۱۳۶۸: ۱۲۵). به دنبال آن، قبایل زیادی از بربرهای مصادمه به دعوت مهدی پیوستند که در این میان باید از قبیله هنتانه به عنوان یکی از نیرومندترین قبایل مسموده یاد کرد (النویری، ۱۹۸۰: ۱۳۲/۲۴). این قبیله قدرتمند در اولین نبرد میان مهدی ابن تومرت و مرا بطن در منطقه ایجلیز که به پیروزی موحدان انجامید، به همراه ابن تومرت بودند (المراکشی، عبدالواحد، ۱۳۶۸: ۱۳۵). ارزش مهدویت گرایایی ابن تومرت برای نظام نوپای موحدان به اندازه ای بود که عبدالمؤمن ابن علی، جانشین مهدی، به همراه برخی از یاران نزدیک خود مدتی طولانی^{۱۴} خبر درگذشت ابن تومرت را مکتوم نگاه داشتند (المراکشی، ابن القطان، ۱۹۹۰: ۱۷۰-۱۷۱؛ ابن ابی زرع الفاسی، ۱۹۷۲: ۱۸۴) تا مبادا انتشار خبر وفات مهدی دولت نوپای موحدان را با خطر تجزیه و پراکندگی مواجه سازد؛ زیرا ابن تومرت با اعلام مهدویت به عنوان محور مرکزی دولت نو بنیاد مطرح گردید. آن چنان که توانست بخش قابل

توجهی از بزرگان ورهبران قبایل بربر را به دعوت خود جذب کند. این در حالی بود که با ضعف بنیان های دینی مرابطان، عصبیت آنها نیز به ضعف گراییده بود. این عامل نقش مهمی در غلبه ابن تومرت بر مرابطین داشت (نک: ابن خلدون، ۱۴۲۶: ۱۵۶-۱۵۷).

در خارج از چارچوب اصل عصبیت، عامل دیگری که باعث گردید تا ابن تومرت به حرکت خود صبغه دینی دهد، ماهیت دینی دولت مرابطین بود. مرابطین به عنوان اولین امپراتوری بربر در مغرب اقصی بر پایه بنیان های دینی نهاده شد. در نتیجه، براندازی این نظام دینی برخوردار از حمایت طیف وسیعی از مجموعه فقهای مغرب و اندلس میسر نبود، مگر با تکیه بر ابزارهای دینی. از این رو، تکیه بر مفاهیمی نظیر امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و سپس مهدویت می توانست برای زایل ساختن نظام سیاسی- دینی مرابطین نتیجه بخش باشد. به کارگیری تعابیر خاص علیه مرابطین اقدامی بود برای تضعیف هرچه بیشتر عصبیت این دولت. یکی از این تعابیر «زراجنه»^{۱۵} بوده مفهوم سیاهی دل مرابطین به دلیل انحراف آنها از مسیر صحیح و دیگری تعبیر «مجسمه» و «مشبهه» بود به مفهوم اینکه مرابطین در تفسیر توحید، خدا را به خلق شبیه و اورابه مکانی معین محدود نمودند (نک: المراكشي، ابن القطان، ۱۹۹۰: ۱۳۲؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۳۰۵/۶). فرمول کلی موحدین در نقد اوضاع فکری و فرهنگی حاکم بر قلمرو مرابطین برای تکفیر آنها به این صورت بود که: «خداوند متعال قبل از مکان ها وجود داشته. هر کس خداوند را در ظرف مکان و جهت قرار دهد، همانا او را تجسیم کرده و هر کس خداوند را تجسیم کند او را مخلوق پنداشته است و هر کس خداوند را مخلوق پندارد همانند آن است که بت پرست شده و اگر بر آن پندار بمیرد، در جهنم جاودانه خواهد ماند» (نک: علام/ ۱۹۶۴: ۳۴۹-۳۵۵). ابن تومرت مرابطان را به علت تجسیم کافر دانسته است (ابن تومرت، ۱۹۸۵: ۲۴۴).

فردی می بایست به این شرایط آخر زمانی پایان می داد که اخبار مربوط به او را پیشتر پیامبر اکرم (ص) به مسلمانان داده باشد. ابن تومرت نیز به خوبی دریافته بود که تکوین یک نظام سیاسی مدیون این نکته ظریف است که خود او به عنوان مهدی مطرح شود. پس او در خطبه ای که در سال ۵۱۵ هـ ق در منطقه سوس اقصی^{۱۶} در حضور یاران نزدیک خود و سایر بربرها ایراد نمود ویژگی های مهدی آخر زمان و دوره ظهور او را به گونه ای بازگو کرد که برای حاضران شکی باقی نماند که مراد ابن تومرت از مهدی خود اوست و زمان مهدی همانا زمان و دوره اوست (نک: الحلل الموشیه، ۱۳۹۹: ۱۰۷؛ ابن اثیر، ۱۴۱۷: ۵/۶۵۶؛ المراكشي، ابن القطان، ۱۹۹۰: ۱۲۴-۱۲۵). در نتیجه، با او به عنوان مهدی بیعت کردند. با این اقدام، ابن تومرت از احساسات دینی و علاقه مردم به ظهور مهدی برای دفع ظلم و ستم، هم در تقویت عصبیت قبایل مضموده و هم در تکوین دومین نظام سیاسی بربر با عنوان موحدان بهره گرفت.

نتیجه

حرکت دینی محمد بن عبدالله ابن تومرت (۵۱۵-۵۲۴ هـ ق) با عنوان مهدی در منطقه شمال آفریقا و اندلس تحول شگرفی را در ابعاد اجتماعی، فکری و سیاسی این منطقه به وجود آورد. مهدویت گرایی ابن تومرت به شکل تکاملی و پس از اجرای اصولی همچون امر به معروف و نهی از منکر و جهاد مطرح گردید. تکاملی و تدریجی بودن اعلام رسمی مهدویت از سوی ابن تومرت، تابع شرایط تاریخی و دایره نفوذ روحی و موفقیت های نظامی او در رویارویی با مرابطان بود. در بعد اجتماعی، مهدویت به عنوان یکی از عناصر عقیدتی ابن تومرت به تقویت عصبیت یا همبستگی

قبایل بی شمار بربر مضموده در مغرب اقصی منجر گردید. مجموعه قبایل مضموده در مغرب اقصی به دلیل کثرت و قدرت، نقش بارزی داشتند. پیش از حرکت ابن تومرت و در قرن پنجم هجری، این قبایل بی شمار و در عین حال غیر متحد و پراکنده به صورت نیم بند در تابعیت قبیله رقیب؛ یعنی، صنهاجه، که نماد آن دولت مرابطان بود، قرار داشتند. بنابراین، اتحاد قبایل مضموده حول المهدی ابن تومرت از یک سو، و کسب قدرت سیاسی و تابع قرار دادن قبایل صنهاجه از سوی دیگر مهم ترین تحولی بود که ابن تومرت در ابعاد اجتماعی و سیاسی خلق کرد. از لحاظ فکری، ابن تومرت به عنوان مهدی یا مصلح بزرگ هم در بعد روشی، روش سطحی نگری فقهای مغرب اقصی و هم در بعد عقیدتی بسیاری از اصول فقهی و کلامی آنها را که از روش سطحی نگری آنها متأثر بود، نقد و رد کرد. او خود آمیزه ای از عقاید اشعری گرایانه، معتزلی و شیعی را در قالب جدیدی در سطح وسیعی از مغرب اسلامی و اندلس جایگزین نمود و این مناطق را به سوی نوعی از همگرایی دینی سوق داد. شرایط نابهنجار سیاسی و اجتماعی مغرب اقصی و اندلس، که برآیند ضعف صبغه دینی حکومت مرابطان بود، فضای مناسبی را برای تأثیرگذاری حرکت مهدوی گری ابن تومرت در ابعاد اجتماعی، فکری و سیاسی مهیا کرده بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. محمد مادی الجزایری در مقاله ای با عنوان «حکم تسمیه الامازیغیون ب البربر» مورخ ۲۰۰۴/۴/۹، کلمه آمازیغ را به «شهامت» معنی کرده است. درست تاریخ نگاری مغرب اقصی، مازیغ به عنوان نیای اول بربرها و از فرزندان کنعان بن حام معرفی شده است (السلووی، ۱۳۱۲: ۳۱/۱).
۲. یکی از شهرهای بندری قدیمی منطقه مغرب اقصی است. بین آن و مراکش از طرف ساحل دریا (اقیانوس اطلس) نه منزل فاصله است (الحمیری، ۱۹۸۴: ۳۱۹). این شهر باستانی به دست رومی ها بنا گردید و مدتی در اختیار گوت ها قرار داشت. این شهر باغ های فراوانی دارد و مهم ترین محصولات آن پنبه است (شهیدی پاک، ۱۳۸۹: ۴۳-۴۴).
۳. آخرین بندرگاه منطقه مغرب اقصی (برسواحل اقیانوس اطلس) برای کشتی‌هایی که از اندلس به سوی مغرب اقصی عزیمت می‌کنند (الحمیری، ۱۹۸۴: ۵۷).
۴. مهم ترین شهر سوس اقصی است. ماسه از سه شهر کوچک در میان جنگل شکل گرفته است و ساکنان آن کشاورزند. ماسه بر کنار رودخانه «ماست» واقع شده است (شهیدی پاک، ۱۳۸۹: ۴۸). ماست نهر بزرگی است در بلاد سوس اقصی (جنوب مغرب اقصی) که به اقیانوس اطلس می ریزد. بر کرانه این رود قریه ها و روستاهای فراوان با باغ های پرمحصول واقع شده اند (الحمیری، ۱۹۸۴: ۵۲۲).
۵. به عنوان نمونه، حدیثی به پیامبر اکرم (ص) منسوب شده است که فرمود: «بعد از گذشت سیصد از هجرت من، خورشید از مغرب طلوع خواهد کرد» (نک: قاضی نعمان، ۱۴۱۲: ۴۱۹/۳). یا امام کاظم (ع) فرمود: «ظهور قائم همانند عمودی از نور است که از آسمان بر زمین نازل می‌شود. آغاز آن در مغرب و انتهایش در مشرق است» (نک: المقریزی، ۱۴۲۲: ۱۴۰/۱).
۶. علامه عسکری به ذکر روایاتی پرداخته که در آنها مهدی موعود از اهل بیت و ذریه پیامبر اکرم (ص) آمده است (نک: العسکری، ۱۴۰۲).

۷. شش خصلت مهدی را ابن تومرت این گونه تعریف و بر خود منطبق کرده است:

- حَسَب: او از حزب موحدان است.

- نَسَب: او از فرزندان و نسل حضرت فاطمه (س) است.

- زمان: او در آخر زمان خواهد آمد.
- مکان: محلی است که او (ابن تومرت) قیام خود را از آنجا آغاز کرد.
- فعل: اوست که شرق و غرب دنیا را فتح خواهد کرد. (نک: ابن تومرت، ۱۹۸۵: ۲۵۴).
۸. براین اساس، نام ابن تومرت در این منابع به صورت «الامام المهدي ابا عبدالله محمد بن عبدالله الفاطمي» یعنی از نسل حضرت فاطمه (س) ذکر شده است» (نک: المراكشي، ابن القطان، ۱۹۹۰: ۱۰۳).
۹. در تحقیقات نو یک نسل تاریخی معادل سی سال ارزیابی شده است (نک: الجمیل، ۱۹۹۹: ۵۹).
۱۰. اشعری درباره تشبیه گوید: مشبهه گویند که خداوند از هر جهتی شبیه اجسامی است که خود آنها را خلق کرده است و همچنین برای خدا، رنگ و بو و برای ذات خداوند طول و عرض و عمق قائلند (نک: اشعری، ۱۴۲۷: ۱۲۶-۱۳۰).
۱۱. شهر مُرسیه (Murcia) را عبدالرحمن بن حکم اموی (عبدالرحمن اوسط) (۲۰۶-۲۳۸ هـ ق) برای استقرار کارگزاران و فرماندهان در سال ۲۱۶ هـ ق در جنوب شرقی اندلس بنا نهاد (نک: الحمیری، ۱۹۸۴: ۵۳۹).
۱۲. نام کوهی بسیار بلند و به شدت سرد در مغرب اقصی است. بر قلّه آن شهری است که نام کوه بر آن اطلاق شده است (نک: الوزان، ۱۹۸۳: ۱۴۱/۱).
۱۳. نام باغ بزرگی است. در این نبرد به دلیل سپاه فراوان مرابطان، قوای ابن تومرت با قرار دادن این باغ در پشت سر خود سعی کردند فقط از یک جهت با مرابطان نبرد کنند (نک: النویری، ۱۹۸۰: ۲۴/۲۸۸).
۱۴. ابن خلدون این مدت را سه سال گزارش کرده است (نک: ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۳۰۵/۶).
۱۵. نام پرنده ای است که شکم و سینه آن سیاه و پرهاى آن سفید است (نک: المراكشي، ابن القطان، ۱۹۹۰: ۱۲۳).
۱۶. دورترین نقطه به بلاد مغرب که به آن سوس اقصی گفته می شود. این منطقه، که در جنوب مغرب اقصی قرار دارد، مشتمل بر شهرها و قریه های فراوان است. از این منطقه امام مهدی محمد بن تومرت برخاست که به او «فقیه سوس» گفته می شود (نک: الحمیری، ۱۹۸۴: ۳۲۹-۳۳۰). سوس اقصی از غرب به اقیانوس اطلس، از جنوب به شنزارهای صحرای بزرگ، از شمال به کوه های اطلس و از شرق به رودخانه سوس محدود است (نک: شهیدی پاک، ۱۳۸۹: ۴۸).

منابع

۱. ابن ابی دینار، محمد بن قاسم. (۱۹۹۳). المؤمن فی اخبار افریقیه و تونس، بیروت: دارالمسیره.
۲. ابن ابی زرع الفاسی، علی. (۱۹۷۲). الانیس المطرب بروض القرطاس، الرباط: دارالمنصور للطباعه و الوراقه.
۳. ابن الاثیر، عزالدین. (۱۴۱۷). الکامل فی التاریخ، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالتراث العربی.
۴. ابن تومرت، محمد. (۱۹۸۵). اعزما یطلب، تحقیق عمار الطالبي، الجزائر: الموسسه الوطنیه للکتاب.
۵. ----- (۱۹۷۹). الرساله المنظمه، تحقیق الدكتور عمار الطالبي، تونس: مرکز الدراسات الاقتصادیه و الاجتماعیه.
۶. ابن حزم اندلسی، علی بن احمد. (۱۴۱۸). جمهره انساب العرب، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۷. ابن الخطیب، لسان الدین. (۱۹۶۴). اعمال الاعلام، تحقیق احمد مختار العبادی، دارالبیضاء: دارالکتاب.
۸. ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۴۰۸). العبر، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
۹. ----- (۱۴۲۶). مقدمه ابن خلدون، شرح و تقدیم محد الاسکندرانی، بیروت: دارالکتاب العربی.
۱۰. ابن خلکان، احمد بن محمد. (۱۴۱۹). وفيات الاعیان، تحقیق یوسف علی الطویل، بیروت: دارالکتب العلمیه.

١١. ابن منظور، محمد بن مكرم. (١٤٠٨). لسان العرب، بيروت: دار الاحياء التراث العربی.
١٢. اشباح، يوسف. (١٩٥٨). تاريخ الاندلس في عهد المرابطين و الموحدین، ترجمه محمد عبدالله العنان، القاهرة: مؤسسه الخانجی.
١٣. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل. (١٤٢٧). مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تحقیق نواف الجراح، بيروت: دارصادر.
١٤. امین، محسن. (بی تا). ظهر الاسلام، بيروت: دارالكتاب العرب.
١٥. بروفنسال، لیفی. (بی تا). الاسلام فی المغرب و الاندلس، ترجمه السید محمود عبدالعزیز سالم، مصر: مطبعه نهضه مصر.
١٦. البکری، ابی عبید. (بی تا). المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب، بغداد: مکتبه المثنی.
١٧. بل، آفرد. (١٩٨٧). الفرق الاسلامیه فی شمال الافریقی، ترجمه من الفرنسی عبدالرحمن بدوی، بيروت: ترجمه الاسلامی.
١٨. البیذق، ابی بکر بن علی الصنهاجی. (١٩٧١). اخبار المهدي ابن تومرت، الرباط: دارالمنصور للطباعه والوراقه.
١٩. ----- . (١٩٧١). الانساب فی معرفه الاصحاب، تحقیق عبدالوهاب بن منصور، الرباط: دارالمنصور للطباعه.
٢٠. بیوتات فاس الکبری. (١٩٧٢). الرباط: دارالمنصور للطباعه و الوراقه.
٢١. الجمیل، سیار. (١٩٩٩). المجایله التاريخیه، اردن، عمان: الاهلیه للنشر و التوزیع.
٢٢. الحجی، عبد الرحمن علی. (بی تا). التاريخ الاندلس من الفتح الاسلامی حتی سقوط غرناطه، دمشق: دار القلم.
٢٣. الحلل الموشیه فی ذکر اخبار المراكشیه. (١٣٩٩). حقه سهیل زکار، دارالبيضاء: دارالرشاد الحديثه.
٢٤. الحمیری، محمد بن عبدالمنعم. (١٩٨٤). الروض المعطار فی خبر الاقطار، حقه احسان عباس، بيروت: مکتبه لبنان.
٢٥. دوزی، رینهوت. (١٩٩٥). المسلمون فی الاندلس، ترجمه حسن حبشی، بی جا: الهیئه المصریه العامه للكتاب.
٢٦. ذنون طه، عبدالواحد. (٢٠٠٤). دراسات فی تاریخ و حضاره المغرب الاسلامی، بيروت: دارالمدار الاسلامی.
٢٧. الزبیدی، محمد بن محمد. (بی تا). تاج العروس، بيروت: منشوراه دار المکتبه الحياه.
٢٨. السلاوی، احمد بن خالد. (١٣١٢ هـ ق). الاستقصاء الاخبار دول المغرب الاقصى، القاهرة: المطبعه البهیة المصریه.
٢٩. السیوطی، جلال الدین. (١٣٢٧ هـ ق). حسن المحاضره فی اخبار مصر و القاهرة، القاهرة: طبعه مصر.
٣٠. الشنتناوی، احمد. (بی تا). دایرة المعارف الاسلامیه، بيروت: دارالفکر.
٣١. شهیدی پاک، محمدرضا. (١٣٨٩). تاریخ تحلیلی مغرب، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی.
٣٢. العسکری، جعفر ابن محمد. (١٤٠٢). المهدي الموعود المنتظر عند علماء اهل السنه والامامیه، طهران: مؤسسه الامام المهدي.
٣٣. عقيله الغنای، مراجع. (٢٠٠٨). سقوط دوله الموحدين، ليبيا، بنغازی: منشورات جامعه قاریوس.
٣٤. علام، عبدالله علی. (١٩٦٤). الدعوه الموحديه بالمغرب فی عهد عبدالؤمن بن علی، مصر: دارالمعارف.

٣٥. الغزالي، الامام محمد. (١٤١٩). احياء علوم الدين، بيروت: شركة دار الارقم بن ابي ارقم.
٣٦. قاضي نعمان، ابوحنيفه. (١٤١٢). شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار، تحقيق محمد الحسيني الجلالى، قم: مؤسسه النشر الاسلامى.
٣٧. القلقشندى، احمد بن على. (١٤٠٧). صبح الاعشى، شرحه نبيل خالد الخطيب، بيروت: دار الكتب العلميه.
٣٨. المراكشى، ابن عذارى. (١٤١٨). البيان المغرب فى اخبار الاندلس والمغرب، تحقيق احسان عباس، بيروت: دارالثقافه.
٣٩. المراكشى، ابن القطان. (١٩٩٠). نظم الجمان، بيروت : دارالغرب الاسلامى.
٤٠. المراكشى، عبدالواحد. (١٣٦٨هـ ق). المعجب، تحقيق محمد سعيد العريان، القاهرة: مطبعه الاستقامه.
٤١. المقريزى، احمد بن على. (١٤٢٢). اتعاظ الحنفاء باخبار الائمة الفاطميين الخلفاء، بيروت : دارالكتب العلميه.
٤٢. الملزوزى، عبدالعزيز. (١٩٨٢). نظم السلوك فى الانبياء و الخلفا و الملوك، الرباط: المطبعه الملكيه.
٤٣. مونس، حسين. (١٣٨٥). اطلس تاريخ اسلام، ترجمه آذرتاش آذر نوش، تهران: سازمان جغرافيايى نيروهاى مسلح.
٤٤. النويرى، احمد بن عبدالوهاب. (١٩٨٠). نهاية الارب فى فنون الادب، تحقيق مصطفى زياده، بي جا: الهيئه المصريه العامه للكتاب.
٤٥. الوزان، حسن بن محمد المعروف به ليون الإفريقي. (١٩٨٣). وصف افريقيا، ترجمه للعربى محمد حجبى، بيروت: دارالغرب الاسلامى.

